



«مصباح الارواح» منظومه‌ای عرفانی است از شاعر عارف قرن هفتم هجری، شمس‌الدین محمد بردسیری کرمانی. از احوال این گوینده اطلاع مبسوطی در دست نیست، نخستین کسی که شرح حالش را در قلم آورده محمد عوفی است که گفتاری مختصر در باره او در «لباب الالباب» مندرج ساخته و از آن مختصر چند نکته معلوم می‌گردد: ۱- اینکه او مشرب تصوف داشته، و به قول عوفی: «در دریای طریقت غواص است».

۲- از علوم رسمی بهره‌ور بوده است.

۳- در شهر هرات می‌زیسته و شیخ (خانقاه سلطان) بوده است.

۴- غزلهای صوفیانه دلکش به نظم آورده است که عوفی از میانه آنها دو غزل را برگزیده که مطلع آنها به قرار زیر است:

مطلع غزل نخست:

ای جان جان جانها، جان را به لطف جان ده

آنی که آن آنی، دل را به رحمت آن ده

مطلع غزل دوم:

ما ز خرابات عشق، مست الست آمدیم

نام بلی چون بریم؟ چون همه مست آمدیم

۵- چند کتاب ساخته است در بیان حقیقت و روش طریقت به نظم پارسی، مثنوی و جمله به غایت معنوی.

شادروان استاد فروزانفر در مقدمه «مصباح الارواح» نوشته است:

«چون لباب الالباب در حدود سال ۶۱۸ هجری تألیف شده و عوفی از شمس‌الدین محمد بن طغان به لفظ ماضی «بوده و می‌گفت» تعبیر می‌کند از اینجا می‌توان به حدس قوی گفت که وی به هنگام تألیف لباب الالباب یعنی سال ۶۱۸ در قید حیات نبوده و چون عوفی ترجمه حال او را در آخر فصل مربوط به (ذکر افاضل عراق) آورده بنابراین، تاریخ درگذشت او از زمان تألیف کتاب مذکور چندان هم به دور نبوده است.»

چنانکه در مقدمه کتاب آمده است: «مرحوم فروزانفر در سال ۱۳۲۸ شمسی به چاپ مثنوی عرفانی مصباح الارواح پرداخت که تا آن زمان تصنیف آن به اوحدالدین کرمانی، صوفی مشهور نسبت داده می‌شد. بعد از اینکه چاپ متن براساس دو نسخه به پایان می‌رسد عکس نسخه‌ای دیگر از ترکیه به دست استاد می‌رسد. سپس نسخه‌ای دیگر از مصباح الارواح به دست می‌آید و از آن معلوم می‌شود که مثنوی مذکور اثر عارفی به نام شمس‌الدین محمد بن ایلطغان بردسیری کرمانی است.»

استاد فروزانفر در مقدمه مناقب اوحدالدین کرمانی، چاپ تهران نوشته است:

«جامی به پیروی او، امین احمد رازی و هدایت، مصباح الارواح را به اوحدالدین نسبت داده‌اند و آیینی از آن برگزیده و در کتب خود آورده‌اند ولی مصباح الارواح بی‌هیچ شك و شبهت از آن او نیست و از شمس‌الدین محمد بن ایلطغان بردسیری کرمانی است به دلائل ذیل: ۱- در هیچ موضع از مقامات بی‌بی از مصباح الارواح مذکور نگردیده و جز گفتن رباعی و یک قطعه به اوحدالدین نسبت داده نشده است و اگر این منظومه از آن وی بود به ناچار ذکری از آن، در این کتاب به میان می‌آمد.

۲- پیش از جامی هیچ کس مصباح الارواح را جزء آثار او یاد نکرده از جمله حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده.

۳- دولتشاه سمرقندی به صراحت می‌گوید: «و شیخ اوحدالدین کرمانی قدس سره رباعیات می‌گفته، اما اوحدی مراغی مردی فاضل است و کتاب «جام جم» او نظم کرده و ترجیع او در میان موحدان شهرتی عظیم دارد.»

از سیاق گفته دولتشاه و مقایسه اوحدالدین کرمانی با اوحدی مراغی اصفهانی الاصل به خوبی آشکار است که او نیز مصباح الارواح را از



مروری بر کتاب مصباح الارواح

● شمس‌الدین محمد بردسیری کرمانی

● دکتر اسماعیل حاکمی والا - استاد دانشگاه تهران

کتاب



اوحدالدین نمی دانسته است وگرنه مقایسه او با اوحدی به هیچ روی درست و راست نمی آمد.

۴- مرشد گوینده مصباح الارواح شخصی بوده است به نام «معین الدین صفار»، در صورتی که به گفته مولف مقامات و اسناد معتبر دیگر که بدانها اشارت رفت، پیرو اوحدالدین، رکن الدین سجاسی بوده است.

استاد در پایان این مقال جنین نتیجه گرفته است: «اکنون گوئیم که هرگاه گفته عوفی را در باره شمس الدین محمد بن ابلطفان که چند کتاب به نظم پارسی مثنوی سروده با روایت دولت شاه راجع به اوحدالدین که رباعی نظم می کرده، بسنجیم باز هم این نکته تأیید می شود که مصباح الارواح اثر طبع اوحدالدین نیست و از آن شمس الدین محمد است. مطلب دیگر که از گفتار عوفی استنباط می شود این است که شمس الدین محمد کرمانی مثنویهای دیگر هم به رشته نظم کشیده است.

□□□

مثنوی مصباح الارواح با بیت زیر:

چون غره صبح گشت غرا
شده طره آسمان مطرا
آغاز و با این بیت خاتمه می یابد:
پس باش یقین که نیست والله
موجود حقیقی سوی الله
این مثنوی در بحر هزج مسدس اخرب (مفعول مفاعلهن فعولن) و بر وزن تحفه العراقین خاقانی و لیلی و مجنون نظامی (مفعول مفاعلهن فعولن) یا (مفعول مفاعلهن مفاعلهن) سروده شده است.

گوینده بعد از توصیف صبح و مجلس اهل درد - که خود نیز در میان آنان نشسته است - از ورود ناگهانی پیری خوش لهجه و خوش روی و نورانی سخن می گوید که نخست گمان می کند پیر و مرشد وی معین الدین



صفار است ولی سپس در می یابد که آن پیر نورانی حضرت خضر (ع) است. و آن حضرت بعد از بیان اسرار، تصنیف شیخ را مصباح می نامد. آنگاه میان گوینده و پیر سخنانی بر سیل برش و پاسخ رد و بدل می شود: از عالم، و آفرینش آدم و مراتب ارواح بشری، و حکمت مرگ، و راه سلوک، و مقام، و مرید و حقیقت جنت، و ابلیس، و صفت فلک و زمین، و کواکب هفتگانه و حقیقت قیامت سخن می رود. در اینجا شاعر از خضر می خواهد تا او را به گنج حقیقت رهنمون گردد و خضر او را به سفر تخریض می نماید. پس رخت سفر برمی بندد در خدمت پیر قدم در راه می نهد. نخستین منزلگاه وی شهر نفس اماره است. شاعر سالک چند گروه از ساکنان این شهر را مشاهده می کند که متصف به صفات ناپسند، و تعیلی از قدرت غضبی و حیوانی نباتی هستند.

چون شاعر می برسد که اینان چه کنند و نام این شهر چیست؟ پیر پاسخ می دهد که اینجا دیار غافلان است و ماندن در آنجا به هیچ روی جایز نیست:

گفت که دیار غافلانست بگذر که نه جای عاقلانست
پس از این شهر وطی طریق و تحمل رنجهای بی شمار به شهر «نفس لوامه» می رسند و چون از حقیقت این منزل سوال می کند پیر در جواب می گوید که اینجا مقام زاهدان و آرامگاه مجاهدان است، شهر بسیار خوبی است ولی افسوس که گهگاه ساکنان آن از طاعات و عبادات خویش دستخوش غرور می گردند. از این شهر نیز می گذرند تا به شهر «نفس مطعنه» می رسند و چون از چگونگی آن و اخلاق ساکنانش برشش می کند پیر می گوید: اینجا سواد نعمت، بل، بلاد حکمت است و در پایان می افزاید:

گرزین درجات برتر آیی از کون و فساد بر سر آیی
از آنجا نیز می گذرند تا به باغی خرم یعنی حظیره قدس الهی می رسند. پیر آنجا می ماند و به سالک اشارت می کند تا به راه خود ادامه دهد.

وی در راه دو منزل یکی می کند تا به شهر «نفس راضیه» می رسد و چون به ساکنان معدود آن دیار سلام می کند و سخن می گوید ولی پاسخی نمی شنود باز به راه خود ادامه می دهد تا به شهر «نفس مرضیه» می رسد. شاعر ساکنان آنجا را چنین توصیف می کند:

درا آتش و آینه رفته بی چشم
از باده عشق هست مطلق
ماتنده موسی و براهیم
دیوانه خلق و عاقل حق
هشبار خدا و مست هر کس
والای وصال و پست هر خس
از آنجا نیز می گذرد تا به شهر نفس عاشقه می رسد و در آنجا به چهار گروه برخورد می کند، چنانکه می گوید:

مستغرق ذوق و شوق بودند لیکن به چهار جوق بودند
یک دسته به ظاهر مسلمانند ولی به کل از اسلام و احکام آن غافل و بی خبرند. دسته دوم بر آیین ترسانی و دسته سوم بر دین یهود و دسته چهارم بر کیش زرتشتی اند. پس، از آنجا نیز رخت برمی دارد و سرانجام به شهر فقر و نفس فقیره می رسد و چشمش به جمال حضرت ختمی مرتبت (ص) روشن می گردد:

دیدم به مدینه اذاتم یک مرد موحد و مقدم
یکباره شده فقیر مطلق درویش ولی توانگر از حق
گرچه به منال آدمی بود در خلوت خلت آن دمی بود
از طوبی و سدره در گذشته وز کرسی و عرش برگزیده
سیمرغ صفت ز بام کونین بریده به قاف قاب قوسین
تا بنده به سان شمع در جمع بی واسطه فتنه و شمع
بل نور یقین شده به یکبار بی زحمت چهر و شکل دیدار

کرمان



آنگاه کتاب را با تخلص حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و ذکر شیخ معین صفار خاتمه می دهد:

چون صدر رسالتش بدیدم و آن قدر و جلالش بدیدم
 بشناختمش که هست مختار مخ خرد است و محض اسرار
 بشناختمش که شاه تازیست فرخنده پیمبر حجازیست
 دادم صلوات بر روانش صد بوسه زدم بر آستانش
 چون دیدم مرا به نزد خود خواند دستم بگرفت و پیش پشاند

و چون به حضرت رسول اکرم (ص) می گوید که دچار اشتباه شده ، نمی داند که حضرت مصطفی است یا پیر، چنین پاسخ می شنود:
 گر نیک نظر کنی درین فن تویری نیست پیر جز من
 و در خاتمه می گوید:

چون نیک بدیدم آن نکو بود او من و پیر هر سه او بود

□ □ □

از جهت لغات و ترکیبات نیز کتاب «مصباح الارواح» متنی پرفایده و قابل توجه است و ذیلاً برخی از آنها نقل می گردد:

بلبله (تنگ شراب) - باد سنجیدن (اندیشه خام داشتن و کار بیهوده کردن) - جلیباب (پیراهن گشاد) - خلاب (زمین گلناک) - سه تا (سه تار، سازی از نوع طنهور) - سیل (نوعی بیماری چشم) - شمه (دستار) - شدیار (شد کار = شیار) - غیبه (جعبه، تیردان) - قلاش (حلیله باز، خراباتی، بی نام و تنگ) و قلندر (درویش بی قید و بند)

از لحاظ قواعد دستوری نیز شیوه قدما در این کتاب کاملاً مشهود است از قبیل آوردن باء تاکید بر سر مصدر، مانند:

اینجای بیودنت چراست باری بر گوی کاین چه جایست؟
 یا آوردن «می» استمراری بر سر فعل امر برای تاکید، مانند:

ور بر صفت خرد دهی جان می دان که رسی به وصل جانان
 گر بندازی هر آنچه داری می دار امید رستگاری

و استعمال باء تعظیم به سبک پیشینیان، مانند:
 یک توبه و عالمی کبیره آهی خوش و یک جهان صغیره
 چنانکه حافظ گفته است:

یار دارد سر صید دل حافظ یاران شاهبازی به شکار مگسی می آید
 شاعر در این مثنوی به علوم گوناگون و معارف اسلامی و مصطلحات ادیان مختلف اشاراتی نموده است که ذیلاً چند نمونه از آنها نقل می گردد:

۱- نخست نقل یا تحلیل آیه یا آیاتی از قرآن کریم، مانند:
 منزل سازی به بام کونین تازی به مقام قاب قوسین
 که اشاره است به آیه: «ثم دنی فتدی فکان قاب قوسین او ادنی» (آیات ۸ و ۹ از سوره النجم).
 یا این بیت:

زان مانده کز ره مواعید در اول و آخرم بدان عید
 که اشاره ای است به آیه: قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مانده من السماء تکون لنا عیدالاولنا و آخرنا و آیه منک... (آیه ۱۱۴ از سوره المائده)

۲- احادیث نبوی مانند:
 اصحاب خطاب اقتدیتم ارباب کتاب اهتدیتم
 که اشاره است به حدیث: اصحابی کالنجوم فباہم اقتدیتم اهتدیتم.
 یا این بیت:

منزل به دلش خطاب لولاک مقصود لما خلقت الافلاک
 که اشاره است به حدیث معروف: لولاک لما خلقت الافلاک.

۳- اصطلاحات فلسفه و منطق چنانکه در آیات ذیل آمده است:
 بی ماده و صورت هیولی بگذشته ز جسم و طبع والا

■ مرحوم فروزانفر در سال ۱۳۲۸ شمسی به چاپ مثنوی عرفانی مصباح الارواح پرداخت که تا آن زمان تصنیف آن به اوجدالدین کرمانی نسبت داده می شد... بعداً عکس نسخه ای دیگر از ترکیه به دست استاد می رسد، و از روی نسخه ای دیگر معلوم می شود که مثنوی مذکور اثر عارفی به نام «شمس الدین محمد بن ابلطفان بردسیری کرمانی است.

■ پیر در حقیقت شهر «نفس لوامه» می گوید که اینجا مقام زاهدان و آرامگاه مجاهدان است ولی افسوس که گهگاه ساکنان آن از طاعات و عبادات خویش دستخوش غرور می گردند... و در اوصاف شهر «نفس مطمئنه» می گوید: اینجا سواد نعمت، بل بلاد حکمت است...

■ «مصباح الارواح» از جهت لغات و ترکیبات نیز متنی پرفایده و قابل توجه است.

■ در مصباح الارواح به علوم گوناگون و معارف اسلامی اشاره شده است. از جمله: نقل یا تحلیل آیاتی از قرآن کریم، احادیث نبوی، اصطلاحات فلسفه و منطق، علم طب، نجوم، اصطلاحات ادیان مختلف و مصطلحات عرفان و تصوف

محمول جو یافت نور موضوع آنکه ز نتیجه گشت مصنوع (۷/ بیت ۱۳۲)

تصدیق گرفته از تصور مانده شب و روز در تفکر (۵۰/ بیت ۸۸۰)

رفتی ز دلیل تن به مدلول از عقل شدی به به معقول (۱۰/ بیت ۱۷۱)

۴- اصطلاحات علم طب، از قبیل: ترو خشک و گرم و سرد و یا چهار طبع و مزاج و غیره چنان که در بینهای زیر ملاحظه می شود:

جسم تو که جایی جان پاکست از آتش و باد و آب خاکست (۱۲۹/۸)

جست ز حرارت غریزی دارد بر جسمها عزیزی (۱۵۰/۸)

هست آن ترو خشک و گرم و سردت سرخ و سیه و سفید و زردت (۱۵۲/۹)

۵- اصطلاحات نجومی مانند: تقویم - تریع - سعادت - سعد - نخس - نحوست و جزاینها:

تریع گرفت بیت بهرام زانست همیشه نحس و بدنام (۵۸۱/۳۳)

زان جفت سعادتست ناهید کش جای موافقت جاوید (۵۸۳/۳۳)

تقویم بر این دو اصل بنهاد سالی به چهار فصل بنهاد (۵۲۴/۳۱)

۶- اصطلاحات شطرنج و نزد مانند: بیدق، شاه (شه)، رخ، پیل، ششدر و غیره:

بیدق گردد شه عناصر آید رخ او زبیل قاصر (۶۵۸/۳۷)

کتاب



«هشیار» خدا و «مست» هرکس
«والای» وصال و «هست» هرکس
(تضاد)
«فرعون» زمان خویش هریک
«نمرود» مکان خویش هریک
(تلمیح)
پر آفت و فتنه همچو یاجوج
مفسد به زمین خود چو ماجوج
دجای حیل و لی ز دعوی
هریک زده لاف لفظ عیسی
(تلمیح)

همچنین گوینده در این مثنوی به برخی از شاعران مخصوصاً خاقانی شروانی (در دیوان اشعار و مثنوی تحفه العراقرین) توجه دارد چنانکه در بیتهای زیر:

قومی دیدم دگر نهفته
در باغ صفا چو گل شکفته
ترسایی را گرفته آیین
رهبانی را شمرده از دین
در دیر و کلیسیا مجاور
مطران وش و جا نلیق پرور
در سلسله مانده راهب آسا
کج رو به مثال خط ترسا
ناقوس زنان به دیر تجرید
قیس همه به روم توحید...
نابسته بند رشته تن
چون عیسی پای بند سوزن

(صفحه ۵۸)

از دیگر خصوصیات مهم این کتاب اشتمال آنست بر امثال و حکم فراوان که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود:

کار به جان رسیدن و کارد به استخوان رسیدن در بیت زیر:
هم کار بود به جان رسیده
هم کارد به استخوان رسیده
فرخی سیستانی گوید:

تو ندانی که مرا کارد گذاشته است از گوشت
تو ندانی که مرا کار رسیده است به جان
یا:

خر قیمت زعفران چه داند
بز لذت ارغوان چه داند؟
گاوی که سزای گاه باشد
کنجد دهیش تباه باشد
یا: احول یکی را دو بیند:

نشگفت که گازیك دو بیند
سعدی راست در همین معنی:
خویشتن را بزرگ پنداری
پس فرع بر اصل برگزیند
راست گفتند نیک دو بیند لوج

حاصل کلام آنکه این اثر گر آنقدر آنقدر نتیجه بر سهایی است که گوینده سالك با خضر (پیر و مرشد) در میان می نهد و پیر، اسرار جهان هستی را برای او بازگو و او را به شاهره حقیقت رهبری می کند (چنانکه قبلاً بدان اشاره شد)، تا بدانجا که در حالت کشف صورت پیر را در حضرت خنمی مرتبت (ص) متجلی می بیند و بعد از آن همه چیز در وجود حق فانی می گردد:

من می بشدم بکلی از من
تا بی من و ما بماند ذوالمن
پس باش یقین که نیست والله
موجود حقیقتی نسوی الله
(ص ۶۴ کتاب)

فهرست منابع:

- ۱- مصباح الارواح شمس الدین محمد بردسیری کرمانی، انتشارات دانشگاه تهران، به کوشش شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر (۱۳۴۹ شمسی)
- ۲- مناقب اوج الدین کرمانی، استاد فروزانفر، تهران (۱۳۳۸)
- ۳- لیاب الالیاب محمد عوفی، به کوشش شادروان استاد سعید نفیسی، تهران
- ۴- کشف الاسرار، به اهتمام استاد علی اصغر حکمت، تهران (۱۳۳۱ شمسی)



از پنجه پنج حس جو جستی
وزشش درشش جهت جورستی
(۶۷۳/۳۸)

۷- اصطلاحات ادیان مختلف مانند: کلیسیا، مطران، صلیب، قیس، زنار (مسیحیت) و زردشت و موبد و مغ (آیین زردشتی) مانند:
در دیر و کلیسیا مجاور
مطران وش و جا نلیق پرور

ناقوس زنان به دیر تجرید
قیس همه به روم توحید
(۱۰۰۵/۵۸)

زردشت صفات موبد آیین
جا مناسب مقام و رهبر دین
آتشکده را مغ مجاور
در آتش عشق چون سمندر

۸- مصطلحات عرفان و تصوف که اساس کتاب بر آن استوار گردیده است، مانند: پیر- تفرقه- توکل- حال- ذکر- سماع- فتوح- فقر- فنا- کشف- مرید- مشاهدت- معرفت- مقام و غیره.

پیرست و رهست و رهناحق
یعنی که حقست پیر مطلق
ناگاه پدید شد سماعی
زان مشعله شعله زد شعاعی
از میان انواع صنایع بدیعی بیش از همه صنایع زیر در کتاب به چشم می خورد:

تشبیه - تضاد (طباق) - تلمیح - انواع جناس (زائد، خط، اشتقاق ناقص و...) - مراعات النظیر و غیره، مانند:

باغی «چو جمال دلبران» خوب
آراسته «همچو روی» محبوب...
(تشبیه)

بر «مشغله های» بانگ «بلبل»
بد «مشعله ها» ز لاله و گل
(جناس خط و مراعات النظیر)

«ورد» همه «ورد» جهره بار
«نقل» همه حرف و «نقل» اشعار
(جناس ناقص)